



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۷۱ | مهر ۱۴۰۰



مریم امام



با تشکر از
خانه کریمی

بادآورده‌های بر باد رفته

بعضی چیزها هستند که زود شروع می‌شوند و از آن زودتر هم به سر می‌آیند. مثلاً نمی‌دانم که شما هم همین حس من را دارید یا نه اما به نظرم در بچگی همه چیز کم و بیش از همین جنس است. مثل دوست پیدا کردن. کافی بود سرمان را توی پارک بچرخانیم و یک دختر (پسرها بخوانند پسر) هم سن و سال خودمان پیدا کنیم و با یک جمله هر چند کلیشه‌ای ولی راهگشای ببخشید دختر خانم با من دوست می‌شی؟ ماجرا آغاز می‌شد. تمام آن مدتی که توی پارک بودیم با هم از تاب به سرسره و برعکس کوچ می‌کردیم و توی سرو کله هم می‌زدیم و وقتی مادرمان از آن سر پارک صدا می‌زد بیا داریم می‌روییم هم با یک «خدا حافظ من رفتم» قضیه همان‌جا تمام می‌شد؛ به همان سادگی شروع شدنش! باز نمی‌دانم تجربه‌اش کردید یا نه اما نوجوانی هم کم و بیش همین حال و هوا را دارد. یکدفعه چشم آدم به بازیگری، خواننده‌ای یا هر بنی بشری می‌افتد و صدای ضربان قلبش توی جمجمه‌اش می‌پیچد و آب و عرق از بنا گوشش سرازیر می‌شود که ای داد بیداد، عاشق شده‌ام بروی.

اما عمر عاشق شدنش هم همین پنج روز و شش باشد و دیدن نفر بعد همانا و تکرار این ماجرا همان. خلاصه که ما «ف» را گفتیم شما خودتان تا فرحزاد سرنوشت این زود شروع شوندگان زود تمام شوندگان را بخوانید!



شب‌هایی که سحر ندارد



یک چیزهای هستند که شروع شدنشان ممکن است با ما باشد اما تمام شدنشان قطعاً با خداست. مثل بعضی از این سریال‌ها که به اندازه سال‌های عمر ما یا فصل‌های جدید برایش ساخته شده یا همان قدیمی‌ها باز پخش شده یعنی آدم دلش می‌خواهد به سازنده‌شان بگوید باشد برادر، یک سال ساختی دیدیم کیف کردیم سال دوم ساختی دیدیم لذت بردیم سال سوم ساختی چیزی بهت نگفتم تو را به هر چه دوست داری بی‌خیال مان شو دیگر! اما جدا از شوخی تمام نشدن بعضی چیزها خیلی خوب است، مثل امید، انگیزه، برنامه. اگر آدم بتواند یک تصمیمی بگیرد و شروعش کند و زود ولش نکند حقیقتاً گل کاشته.

ولی از آن طرف بعضی تمام نشدن‌ها هم خطرناک است، اصلاً شاید بهتر باشد بگویم ترسناک است. مثلاً دروغ. از یک دروغ کوچک به قول خودمان مصلحتی شروع می‌شود که سرو ته قضیه را هم بیاوریم اما حالا بیا و درستش کن. همین طور دروغ پشت دروغ که نکند دروغ اولی لو برود و مچ مان را بگیرند. خلاصه که آدم را مثل باتلاقی توی خودش گیر می‌اندازد که انگار نه پایان دارد نه راه خلاص شدن. از همان شب‌هایی که شاعر می‌گوید سحر ندارد و همین طوری قرار است اوضاع خیط بماند.

این طوری است که باید در شروع کردن این مدل کارهای تمام نشونده خیلی احتیاط کرد، بی‌نهایت خوب و بی‌نهایت بد هیچ کدامشان شوخی بردار نیستند.

شنبه‌های نیامده

یک سری چیزها هستند که تمام شدنشان که بماند، حتی شروع شدنشان هم با خداست. مثل همان شنبه‌هایی که قرار است زندگی مان را زیر و زبر کنند و هزار تا تصمیم مثبتی که گرفته ایم را عملی کنیم اما عمرمان تمام شد و هنوز نیامده‌اند.

چیزهایی که شروع نمی‌شوند با این که ممکن است مثل نامه‌های نوشته نشده غلط نداشته باشند اما کاملاً پتانسیل این را دارند که مثل موریانه مغز آدم را تلیت کنند! علم نه اما نویسنده خودش بالشخصه می‌تواند ثابت کند میزان انرژی‌ای که ما از فکر کردن و حرص و جوش خوردن برای کارهایی که هنوز انجام‌شان ندادیم و هی به فردایشان انداختیم، صرف می‌کنیم، چندین برابر آن انرژی است که برای انجام آن کار لازم داشتیم. یعنی این طور کارها با این که به ظاهر هنوز انجام‌شان نداده ایم که بخواهد انرژی

از شنبه



به بهانه یک تلاقی مهم تکراری؛ خدا حافظ

آغازی بر

هر چیزی در این دنیا (البته به جز ذات لایزال الهی) یک روزی شروع می‌شود و فاصله بین این دو نقطه شروع و پایان چه اتفاقی می‌افتد، چیزی که ما پایان، شروع و پایان‌هایی که می‌توانند مدل‌های مختلف داشته باشند چنانمان را به لب مان برسانند یا زندگی مان را زیر و رو کنند. این موقع سال همیشه محل تلاقی چند تا از این شروع و پایان‌های خاص تری برای ما، آغاز سال تحصیلی، به همین بهانه در این شماره از پرنترز دو طرف زندگی مان، شروع‌ها و پایان‌ها!



معجزه‌ها

بعضی چیزها هستند که با تک تک سلول‌های بدن مان به انگار با رسیدن به این سن قرار است بمبی چیزی منفجر که شروعی طلایی برای استقلال، آزادی، آدم حساب شدن این حرف‌ها را از ۱۸ گذشته‌ها بیشتر از هر کسی درک کنند. ضامنش را بکشیم و گرنه ۱۸ می‌شود ۱۹، ۲۰، ۳۵، ۶۷ و... هست اتفاق نمی‌افتد و هیچ قله قافی را هم فتح نمی‌دست بجنبانیم و بخواهیم یک حرکت جدیدی بزنیم. با این حساب آن ۱۸ سالگی رویایی که انتظارش را می‌کشیم، می‌تواند اصلاً در ۱۵ سالگی مان اتفاق بیفتد. می‌تواند در ۲۵ سالگی باشد یا ۵۹ سالگی یا اصلاً هیچ وقت رخ ندهد؛ فقط چون خودمان نخواسته‌ایم که اتفاق بیفتد. صرف رسیدن به یک عدد، باعث نمی‌شود ما روزهای بهتری را بگذرانیم. ۱۸ سالگی یعنی ۱۸ دور چرخیدن به دور خورشید و نه بیشتر. همیشه می‌شود انتظار روزهای بهتر را کشید اما اگر معنیش این باشد که زمان الان را و دست روی دست بگذاریم که شاهین بخت و اقبال پیدایش بشود و روی شانه‌مان بنشیند باید بگویم زهی خیال باطل!